

فصلنامه علمی کاوش‌نامه
سال بیستم، پاییز ۱۳۹۸، شماره ۴۲
صفحات ۱۸۷ الی ۲۱۶

شگردهای انتقادی در رسالهٔ مجدیه*

دکتر یحیی کاردگر^۱

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم

فاطمه موسوی

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم

چکیده:

میرزا محمدخان مجدالملک از رجال سیاسی و یکی از منتقدان و نویسندگان عصر قاجار است و «رسالهٔ مجدیه»ی او، یکی از نخستین آثار انتقادی مثنوی فارسی است که پیش از پیروزی انقلاب مشروطه، به نگارش درآمده و معایب و نابسامانی‌های عصر ناصری را در قالب نثری استوار، انتقادی و طنزآمیز به تصویر درآورده است. مقاله حاضر به شیوهٔ توصیفی-تحلیلی به نقد و تحلیل جنبه‌های انتقادی این اثر پرداخته است. نویسنده با بهره‌گیری از شاهکارهای ادب فارسی، شناخت دقیق و عمیق زمانه، زبانی غنی و به‌کارگیری هنرمندانهٔ ظرافت‌های هنری، به نقد وزراء، کارگزاران حکومت، علما، عرفا، پادشاه و تحصیل‌کردگان پرداخته و از رواج رشوه و تعارف، اخلاق ناپسند و شیوهٔ نامطلوب حکمرانی حاکمان، اخذ مالیات‌های سنگین از مردم، منفعت‌طلبی علما، دورویی عرفا، سکوت و غفلت پادشاه و بی‌مایگی تحصیل‌کردگان از فرنگ برگشته، انتقاد کرده است. مجدالملک با نگاه دقیق به اوضاع عصر قاجار، بهره‌گیری از ظرفیت‌های گوناگون زبان فارسی و سرانجام استفادهٔ هنرمندانه از شگردهای بلاغی در انتقاد از اوضاع زمانه، اثری پرجاذبه در حوزهٔ ادبیات انتقادی عرضه کرده که می‌تواند الگوی درخوری در زمینهٔ ادبیات انتقادی به‌شمار آید.

واژگان کلیدی: ادبیات انتقادی، نثر دورهٔ قاجار، میرزا محمدخان مجدالملک، رسالهٔ مجدیه.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۹/۱۱

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۷/۶/۱۹

۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسندهٔ مسئول: kardgar1350@yahoo.com

۱- مقدمه

انتقاد به معنی نقد سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و نابسامانی‌های جامعه و نقد حکومت‌ها، در گذشته ادبی ما چندان سابقه‌ای ندارد. علت این است که نقد در بستر دموکراسی و آزادی بیان شکل می‌گیرد؛ در حالی که استبداد حکومت‌های ایرانی و ناآگاهی مردم از حقوق قانونی خود، موجب شده چنین اندیشه‌هایی در ادب گذشته ما کمتر اجازه بروز داشته باشد و غالباً، در لباس هزل و هجو خودنمایی کند؛ هزل و هجوی که از کینه و بغض شخصی ناشی می‌شده است.

با حمله مغول در قرن هفتم و رواج فساد، ناامنی، شرارت و کشت و کشتار مغولان، اندیشه‌های انتقادی در ادبیات ما مطرح شد. از کسانی که از این پس، انتقادات سیاسی- اجتماعی را به صورت جدی‌تری پیگیری کردند؛ می‌توان از سعدی، سیف فرغانی، ابن یمین، عبید زاکانی، حافظ، بسحاق اطعمه و قاری یزدی نام برد.

از قرن دهم تا پایان عصر صفویه، ادبیات انتقادی هرچند کم فروغ، در شعر و ادب فارسی ادامه می‌یابد تا این‌که در دوره قاجار و در عهد پادشاهی ناصرالدین- شاه (۱۳۱۳_۱۲۶۴ هـ)، به علت وخامت اوضاع کشور و آشنایی روشنفکران با تحولات دنیای جدید و اندیشه‌های تازه، انتقاد به معنی واقعی آن در ادبیات ایران خودنمایی کرد.

از نخستین کسانی که در دوره قاجار به انتقاد از اوضاع کشور پرداختند، میرزا محمدخان مجدالملک است. میرزا محمدخان سینکی، ملقب به مجدالملک، در سال ۱۲۲۴ هـ. ق.، در قریه سینک لواسانات متولد شد. اولین عنوان شغلی وی در دستگاه دولتی، کتابدارباشی قهرمان میرزا، پسر عباس میرزا است. مجدالملک پس از مرگ وی، در سال ۱۲۶۳ هـ. ق.، عازم تهران می‌شود و مشاغل متعدد دولتی را تجربه می‌کند؛ از جمله، در زمان صدارت امیرکبیر، کنسولگری حاجی طرخان^۱ را عهده‌دار می‌شود، به عضویت شورای دولتی درمی‌آید و به وزارت وظایف و اوقاف^۲ گمارده می‌شود. «در سال ۱۲۷۴ هـ. ق. که ناصرالدین‌شاه به خراسان رفت؛ جزو همراهان شاه بود. در سال

۱۲۸۶ ه.ق.، با لقب «مجدالملکی» به تولیت آستان قدس رضوی منصوب شد. در سال ۱۲۹۰ ه.ق. بار دیگر، به وزارت وظایف و اوقاف منصوب شد و تا دم مرگ (۱۱ ذیحجه سال ۱۲۹۸ ه.ق.)، این سمت را داشت (آرین پور، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۵۰). در زمان صدارت سپهسالار به عضویت شورای دولتی درمی آید و عهده دار اداره غله کشور می شود تا این که سرانجام در سال ۱۲۹۸ ه.ق. چشم از جهان فرو می بندد.

میرزا محمدخان از معدود روشفکران و اصلاح طلبانی است که در سلک درباریان، دولتیان و صاحب منصبان قاجاری بوده است و از نزدیک، در جریان امور و روابط حاکم بر دربار و درباریان بوده و معایب و نقایص فراوان دستگاه حکومتی را با تمام وجود درک کرده است. وی فردی آگاه، روشن ضمیر و بیناست که از روش حکومت حکام و بدبختی کشورش اندیشناک بوده و نارضایتی از وضعیت کشور را با تکیه بر ذوق ادبی و شیوایی نثرش، به بوته نقد کشیده است.

میرزا محمدخان از اولین روشنفکران زمان خود محسوب می شود که رفتار عاملان امور و غفلت و بی خبری پادشاه را با وجود تنگناهای شدید حکومتی و پیگرد منتقدان به نقد کشیده است. آشنایی مجدالملک با امیرکبیر و افکاربلند وی و رفتن به قفقاز و آشنایی با تحولات و ترقیات دنیای جدید در اندیشه او تأثیر فراوان داشته و از وی منتقدی آگاه ساخته است.

آثار مجدالملک عبارتند از: ۱. کتاب مرآت الارض «کتابی در جغرافیای سیاسی آن روزگار با یک مقدمه و دو حرف و یک خاتمه. حرف اول در وضع کره زمین و تجزیه و تقسیم آن در پنج فصل. فصل اول در اروپا، فصل دوم در آسیا، فصل سیم در آفریقا، فصل چهارم در آمریکا، فصل پنجم در استرالیا. حرف دوم در بنای حاجی طرخان و خاتمه در مساحت ممالک روسیه و عدد و نفوس این ممالک» (همان، ص ۱۲). ۲. کتاب «کشف الغرائب فی امورالعجائب» معروف به «رساله مجدیبه». این کتاب در سال ۱۲۸۷ ه.ق. نگارش یافته است.

این اثر برای نخستین بار، توسط سعید نفیسی در سال ۱۳۲۱ش با مقابله دو نسخه خطی (درویش یوسف و علی بن عبدالرسول) توسط چاپخانه بانک ملی به چاپ رسیده است. فضل‌الله گرکانی در سال ۱۳۵۸ش، در انتشارات اقبال، چاپ دیگری از این کتاب را منتشر کرده و ایرج امینی و ناصر مهاجر در سال ۱۳۹۱ش در انتشارات آبی چاپ سوومی از این کتاب عرضه کردند.

در این پژوهش، تصحیح فضل‌الله گرکانی را به دلیل توضیحات سودمند مصحح در پاورقی صفحات که در فهم متن یاریگر مخاطب است؛ اساس کار قرار داده‌ایم. اگرچه در توضیحات مصحح، اشتباهاتی به چشم می‌خورد، این چاپ از چاپ‌های دیگر، برتر است و توضیحات آن نیز بدون کم و کاستی، در تصحیح ایرج امینی و ناصر مهاجر نقل شده است.

رساله مجدیّه، بیانیه‌ای انتقادی است از وضعیّت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دوران پادشاهی ناصرالدین‌شاه و بویژه، عملکرد میرزا یوسف‌خان مستوفی‌الممالک؛ هرچند این نقدها گاه با غرض‌ورزی توأم شده است. برای مثال مؤلف، جرم مستوفی-الممالک را آنقدر بزرگ و نابخشودنی می‌داند که معتقد است «اگر در امور دولت ایران هیچ نقصی نبود، همین یک عیب [وجود مستوفی‌الممالک] برای سدّ راه هر نوع تربیت و ترقّی دولت، کافی است» (مجدالملک، ۱۳۹۱، ص ۳۹).

اعتمادالسلطنه نیز به این ویژگی رساله مجدیّه اشاره کرده است: «مرحوم میرزا محمّدخان مجدالملک منشآت در شکایت زمان و شرح حال وزراء و اعیان نگاشته است که دست هیچ مترسّل بلیغی به دامن آن نمی‌رسد در آن اوراق، زیاده از اندازه به مرحوم مستوفی‌الممالک طعن می‌زند و مضامین غریبه و نکات ملیحه درباره او می‌گوید» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷، ص ۲۹۵). با این حال، باید پذیرفت که مؤلف کوشیده است در قالب نثری ادیبانه و شیوا از اوضاع نابسامان زمانه و اعمال و رفتار نادرست صاحبان قدرت و کارگزاران حکومت پرده بردارد.

۱-۱- پیشینه تحقیق

رساله مجدیّه از آغاز انتشار، مورد توجه مورخان و ادیبان هم‌عصر نویسنده قرار گرفته و در پژوهش‌های امروز نیز یکی از منابع پژوهش در عصر قاجار به‌شمار می‌آید. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در «صدراالتواریخ» (۱۳۵۷)، از رساله مجدیّه و نویسنده آن یاد می‌کند و در «المآثر و الآثار» (۱۳۶۸) از هوش، ذوق و شیوه نویسندگی او تمجید می‌کند. احمد خان ملک‌ساسانی در کتاب «سیاستگران دوره قاجار» (۱۳۷۹)، رساله مجدیّه را اثری فصیح و بلیغ می‌داند که از اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران عصر قاجار سخن می‌گوید.

فریدون آدمیت در کتاب «اندیشه ترقی و حکومت قانون» (۱۳۹۲) این کتاب را ارزنده‌ترین اثری می‌داند که به خلق و خو و رفتار حاکمان و نخبگان ایران پرداخته است. جواد طباطبایی در کتاب «تأملی درباره ایران» (۱۳۹۲) رساله مجدیّه را از نخستین رساله‌های انتقادی آغاز نیمه دوم سلطنت ناصرالدین‌شاه و از شاهکارهای ادبی این دوره می‌داند. اما عبدالحسین زرین‌کوب در کتاب «تاریخ ایران بعد از اسلام» (۱۳۷۳)، نقدی بر کنایات و تعریض‌های این کتاب دارد و شیوه نویسندگی مجدالملک را نمی‌پسندد. علاوه بر کتب مذکور که در قالب جمله‌های کوتاه به معرفی مجدالملک و رساله مجدیّه پرداختند؛ رضا دهقانی در مقاله «کشف الغرائب فی امورالعجائب» (۱۳۸۱) از جایگاه ممتاز رساله مجدیّه در بین کتب انتقادی عصر قاجار سخن می‌گوید. ربابه معتقدی در مقاله «معرفی نسخه خطی رساله در وضع ایران اثر میرزا علی‌خان امین‌الدوله» (۱۳۷۹)، به اشتباه کتاب را به میرزا علی‌خان امین‌الدوله فرزند مجدالملک نسبت می‌دهد.

چنانکه ملاحظه شد، در غالب پژوهش‌ها تنها به ارائه مطالبی کلی درباره رساله مجدیّه و نویسنده‌اش بسنده شده است و تاکنون پژوهش مستقلی درباره رساله مجدیّه، جنبه‌های ادیبانه و شگردهای انتقادی آن منتشر نشده است؛ در حالی که غالب کسانی که از مجدالملک و رساله مجدیّه سخن گفته‌اند؛ جنبه‌های ادیبانه این اثر را ستوده‌اند.

۱-۲- ضرورت، روش و پرسش‌های تحقیق

عصر قاجار یکی از مهمترین ادوار ورود ایران به مرحله تازه‌ای از حیات سیاسی-اجتماعی است. از این‌رو شناخت این عصر می‌تواند در شناخت عصر مشروطه و ایران امروز سودمند باشد. بدون تردید، شناخت این عصر در آینه آثار ادبی این دوره، دقیق‌تر و عالمانه‌تر است. آثاری که علی‌رغم تنگناهای موجود در این عصر استبدادزده، توانستند با تکیه بر زبانی ادیبانه و در قالب بیانی هنری و غیرمستقیم، بسیاری از اسرار مگوی این دوره را آشکار سازند. از این‌رو، این آثار از نظر محتوایی، زاده شرایط روزند و از نظر بیانی، مفصلی بین دیروز و امروز.

نقد و تحلیل رساله مجدیّه و آثاری که یادگار این عصرند از یک‌سو، می‌تواند چرایی جنبش‌ها و انقلاب‌های مردمی جامعه ایرانی را روشن سازد و از سوی دیگر، سهم ادبیات و بیان هنری را در شکل‌گیری این جنبش‌ها آشکار سازد و راه‌های خلق آثار انتقادی سازنده را، در قالب زبان شیرین فارسی معرفی کند تا پشتوانه‌ای برای منتقدان همه اعصار باشد.

این مقاله کوشیده است به شیوه توصیفی-تحلیلی، دیدگاه‌های انتقادی رساله مجدیّه و قدرت بهره‌گیری نویسنده آن را از ظرافت‌های زبانی و بلاغی در آفرینش اثر انتقادی تأثیرگذار، در معرض نقد و تحلیل قرار دهد؛ تا توانمندی زبان فارسی را در حوزه ادبیات انتقادی بیش از پیش آشکار سازد.

مقاله حاضر می‌کوشد به دو پرسش اساسی پاسخ گوید. پرسش‌هایی همچون:

۱- کدامیک از ویژگی‌های عصر قاجار در رساله مجدیّه به بوتّه نقد کشیده شده

است؟

۲- مجدالملک چه شیوه بیانی و زبانی در نقد اوضاع استبدادزده قاجار برگزیده که

توانسته است علی‌رغم تنگناهای بسیار، اسرار مگوی این عصر را آشکار سازد؟

در ادامه می‌کوشیم در سه عنوان جداگانه به این پرسش‌ها پاسخ دهیم و جنبه‌های

انتقادی رساله مجدیّه را نقد و تحلیل کنیم.

۲- بحث

۲-۱- مضامین انتقادی رساله مجدیّه

۲-۱-۱- انتقاد از وزرا و کارگزاران حکومت

مجدالملک از خوی طبقه حاکم، کارگزاران، صاحب‌منصبان و روش و شیوه حکمرانی آنها به شدت انتقاد می‌کند. وی عاملان ظلم و جور را به تعریض و کنایه و با القابی که نمایان‌کننده اعمال آنهاست، به باد انتقاد می‌گیرد. بیشترین انتقاد مجدالملک متوجه میرزا یوسف‌خان مستوفی‌الممالک و هم‌دستان اوست که در فساد و تباهی، بر یکدیگر پیشی می‌گرفته‌اند.

مستوفی‌الممالک در زمان نگارش رساله، همه‌کاره و عنصر تأثیرگذار حکومت بوده و اگرچه رسماً عهده‌دار صدارت نبوده، عملاً، نقش صدراعظم را ایفا می‌کرده است. مجدالملک از او با عنوان «ریاست کلیه، رئیس کل، وزیر مالیه، جناب آقا و ریاست بی‌حرکت» یاد می‌کند و وجود او را از مهمترین موانع در راه پیشرفت و ترقی کشور به‌شمار می‌آورد. مؤلف از صاحب‌منصبان با عنوان «صیادان وحشی خصال شاه‌شکار» یا «وزرای مرخص» یاد می‌کند و بیان می‌دارد که این اشخاص، پادشاه را به امور نامربوط و بی‌اهمیت مشغول کرده‌اند؛ اموری چون: تفرج کردن، شکار، حرم‌سرا و... «تا امور سلطنت و ملکداری آنقدر در خواب خرگوشی بماند تا شیرازه آن از هم بگسلد» (مجدالملک، ۱۳۵۸، ص ۱۹).

به یمن وجود این افراد که سرگرم امور شخصی، بهره‌مند از قدرت و ثروت، بی‌اعتنا به امور کشور هستند، خویشاوندی و پیوندهای سببی و نسبی عامل ترقی در دستگاه دولت شده است و نه استحقاق و لیاقت. در همین حال، دانشی‌مردان و شایستگان، گوشه‌ای اختیار کرده و از همه امور برکنار و دورند. رشوه و تعارفی گرفتن این افراد تا جایی پیش رفته که در انتخاب سفیر که «به منزله چشم هیأت مجتمعه دولت است» (آدمیت، ۱۳۹۲، ص ۱۳۸)؛ «قرعه مأموریت به اسم آن کس بیرون می‌آید که مبلغ تعارف را زیادت‌تر و زودتر ادا کند» (مجدالملک، ۱۳۵۸، ص ۹۴). این اشخاص

جاهل، نابسامانی را از سوء مدیریت خود به جایی رسانده‌اند که «هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست» (مجدالملک، ۱۳۵۸، ص ۹۵) و در هر قضیه‌ای، خواه به نفع کشور خواه به ضرر آن، همین که به مداخل خود رسیده باشند، راضی‌اند.

در نتیجه این اعمال، وضعیّت اقتصادی دولت بشدّت، آشفته شده است؛ به طوری- که برات دولتی لاوصول و از درجه اعتبار، ساقط شده و بی‌پولی دستگاه دولت به حدی است که «اگر یک بی‌تربیت قسی‌القلب، مملکت را ویران کند و نفوس این مملکت را به هلاکت برساند همین شخص به تجویز مفتی نفس و مبلغ جزئی که به حضور پادشاه می‌فرستد سالیان دراز در این مملکت حاکم مطلق خواهد شد» (همان، ص ۹۵).

علاوه بر اینها، تعدی‌های حکام ولایات نیز، حدّ و مرزی نمی‌شناسد. پرداخت مالیات‌های سنگین گویی یکی از شرایط زنده ماندن رعیت است. در برابر این ظلم‌های عمال دولت، رعیت تیره‌روز، پناه و دادرسی نداشتند؛ «از متحاکمین، هر که اتّصالش به جای معتبر است ذی‌حق است و آلا بی‌حق خواهد بود و از مجلس رانده که چرا در دیوان عدل، جسورانه سخن رانده» (همان، ص ۴۸).

در این شرایط، رعیت در نهایت، رهایی را در ترک وطن می‌دیدند و تن دادن به پست‌ترین شغل‌ها را در خارجه، به ماندن در ایران ترجیح می‌دادند، در حالی که در آن سوی مرزها نیز از آزار کنسول‌های ایرانی در امان نبودند و تنها یک راه برایشان می‌ماند - ترک تابعیّت. مجدالملک از سکوت مردم در برابر بار سنگینی که لجام‌گسیختگی درباریان بر دوش آنان گذاشته معترض و معتقد است: «رفع آن فقط به عهدۀ مردم است» (همان، ص ۹۲).

۲-۱-۲- انتقاد از علما و عرفا

مجدالملک «کُفات دین و هُدات حقّ و یقین» را در ادای تکالیفشان قاصر می‌بیند و از این‌که برخی علما به دلیل حفظ مقام و موقعیّت و منافع شخصی خود، حاضر به حمایت از مردم نیستند، انتقاد می‌کند و معتقد است: «مقتضیات... حفظ ضیاع و عقار [آنها

را] از همه کار بازداشته ... اگر مظلومی به ... ایشان ملتجی شود، ... متظلم را به ظهور صاحب -عجل الله- تسلیم می دهند» (مجدالملک، ۱۳۵۸، ص ۲۶).

علما تنها در صورت، شریعت مدار بودند و نه در سیرت آن و برای وارد شدن در سلک متشرعان غیر از عبا و قبا، نیاز دیگری نمی دیدند؛ «هریک منبر و محرابی تصاحب کرده بی اجازه و اذن علمای اعلام به مرافعه شرعی اقدام دارند» (همان، ص ۲۷).

این علمای قشری، گروهی قمه کش و اوباش را، به بهانه حمایت از دین، دور خود جمع کرده به جان مردم می انداختند و با شمشیر تکفیر، مخالفان را مقهور می کردند. با حکومت می ساختند و بر رعیت می تاختند. به عقیده مجدالملک، این روش و سلوک علمای قشری «طبیعی و قلوب اهالی ملل و دول خارجه را از ملت اسلام متنفر کرده و اعتقاد آنها این شده که ظلم و تعدی و زجر و شکنجه، اعدام نفوس، در ازای تقصیر یک نفر، جمعی را تاراج کردن، مردم را بلاسبب، از درجه اعتبار انداختن و رسوای خاص و عام کردن و همه حقوق دولتی و ملتی را با اغراض نفسانی و رشوه و تعارف ضایع و مهممل گذاشتن از اصول ملت اسلام است و این دولت و ملت را دولت و ملتی شناخته اند وحشی و خونخوار» (همان، ص ۲۸).

دلوق پوشی و تقدس مآبی عرفا نیز از نیش انتقاد مجدالملک در امان نمی ماند؛ بخصوص که مستوفی الممالک در ظاهر، از سردمداران اهل عرفان است و جمعی را با عنوان مرید، دور خود جمع کرده و از فقر و درویشی دم می زند؛ اما این تنها صورت قضیه است و در باطن، لحظه ای از فکر انتفاعات شخصی، غارت رعیت، دست انداختن به منافع دولت و ملت غافل نیست. مؤلف به این ریاکاری و دورویی مستوفی الممالک به شدت می تازد. «این شخص با سابقه درویشی و خاکساری و قلندری ترک و تجرید، همین سلام و قیام بی قعود را -به یک امتدادی از امتداد سلام پادشاه بیشتر- در حضور خود علی الاستمرار منعقد می خواهد» (همان، ص ۲۲).

۳-۲-۱- انتقاد از پادشاه

اگرچه مجدالملک، وزرا و کارگزاران را مسئول اصلی ضعف و ناتوانی کشور

می‌داند؛ اما سلطنت را نیز بی‌قصور نمی‌داند و در جای خود، از غفلت پادشاه و سکوت وی در مقابل وزرا و پرده‌پوشی از رفتار آنان انتقاد می‌کند و استمرار خدمت این اشخاص را، ناشی از خواست و اراده ناصرالدین‌شاه می‌داند و می‌نویسد: «الحق، پادشاه صورت سلطنت را به یک صفحه ناصافی تجلی داده که عکس‌پیرای هیچ صورتی نیست. ابر جهانبانی با لطافت طبع، به شوره‌بومی مترشح است که جز خس و خوار، چیزی از آن نمی‌روید» (مجدالملک، ۱۳۵۸، ص ۲۰).

مؤلف، پادشاه را از چنین تغافل در اوضاع نابسامان کشور بر حذر می‌دارد و می‌گوید: «بر پادشاه واجب است حلم بی‌فایده خود را به شتاب و عجله مفیده مبدل کند و این تاخت‌کنندگان را - که به مرور سنین و شهور، صاحب آلف و کرور شده‌اند - به مقام مسئولیت بیاورد» (همان، ص ۷۱)؛ اما ناصرالدین‌شاه قدمی محکم در راه اصلاحات ایران برنداشت و دست افراد بی‌لیاقت و نابکار را در غارت و چپاول کشور و ظلم و تعدی به جان و مال و ناموس مردم، همچنان گشاده گذاشت.

۴-۲-۱- انتقاد از تحصیل‌کردگان

انتقاد مجدالملک از تحصیل‌کردگان از فرنگ برگشته نیز درخور توجه است. آنها که می‌توانستند با تجربه‌هایی که از مشاهده رشد و ترقی کشورهای غربی اندوخته بودند، در اصلاح امور کشور مفید باشند و نبودند. او از این‌که این گروه، بی‌هیچ ذخیره علمی، دل‌باخته ظواهر فرهنگ غرب و بیزار از دین و باستانی خالی، به کشور باز می‌گشتند، تأسف می‌خورد و از انتقاد به عملکرد آنها غافل نیست. «شترمرغ‌های ایرانی که از پطرزبوغ و پاریس و سایر بلاد، برگشته‌اند و دولت ایران مبلغ‌ها در راه تربیت ایشان متضرر شده از علوم دیپلماتیک و سایر علوم که به تحصیل و تعلم آن مأمور بوده‌اند، معلومات ایشان به دو چیز منحصر شده است؛ استخفاف ملت و تخطئه دولت» (همان، صص ۳۴-۳۳).

مجدالملک در این رساله، همچنین نسبت به بی‌مایگی روزنامه‌ها، وضعیت پریشان تجار، ضبط ثلث اموال متوفی، ضعف کشاورزی و احتکار گندم توسط عمال حکومت،

قحطی، فقدان قانون، وضعیّت نابسامان سربازان، بی‌توجهی حکومت به ترک‌تازی ترکمانان و قدرت‌گیری روس به شدت معترض است.

۲-۲- زبان انتقادی رساله مجدیّه

۲-۲-۱- بهره‌گیری از زبان طنز، هزل و هجو

بهره‌گیری از زبان طنز، هجو و هزل، در رساله مجدیّه، نمونه‌های بسیار دارد و نویسنده تلاش می‌کند با بهره‌گیری از این شیوه‌ها، از شدت و حدت انتقادهای خود در عصری که انتقادپذیر نیست، بکاهد. هزل و هجو در ادوار گذشته ادب فارسی، سابقه طولانی داشته و نویسنده رساله مجدیّه در این دو حوزه، وام‌دار آثار ادبی پیشین است. بهره‌گیری از تجربیات گذشتگان و نگاه اصلاحی به آنها موجب شده که هزل و هجو کتاب در زبانی هنری و با به کارگیری انواع ظرافت‌های بلاغی چون کنایه، جناس، سجع، ایهام و... بروز کند. همین ویژگی کمک کرده که هزل و هجو کتاب، چندان از محدوده اخلاق تجاوز نکند و پرده‌درانه جلوه نکند و از نمونه‌هایی که در آثار امثال سوزنی سمرقندی و دیگر هزل و هجوپردازان ادب فارسی وجود دارد، فاصله بگیرد. گویی نویسندگان و شاعران عصر قاجار بنا به نیازهای روز، در پی تقویت جنبه‌های طنزی و کارآمد انتقاد هستند. از این رو عجبی نیست اگر طنز، جایگزین هزل و هجو شود.

در عین حال، این رساله همچنان رگه‌هایی از هزل و هجو گذشتگان را با خود دارد و از این منظر می‌توان کتاب رساله مجدیّه و سایر آثار انتقادی عصر قاجار را مفصلی بین هزل و هجو از یک سو و طنز سازنده از سوی دیگر دانست. آشنایی عمیق شاعران و نویسندگان عصر قاجار و مجدالملک با ادبیات سبک خراسانی و عراقی موجب شده که هیمنه لفظ در هزل، هجو و طنز این کتاب، بیش از هر ویژگی دیگر خودنمایی کند. هجویه مجدالملک درباره عیسی‌خان والی، حاکم خمسه از ولایات زنجان، خود، گویای این ویژگی است:

۱. «این [عیسی خان والی] معروف‌الاسم مجهول‌الجسم هر جا حکومت کرد، اراضی آنجا مجهول‌الممالک شد ولایت خمسه، خمسه مسترقه^۳ او شد و محال سبعة آن سبعة معلقه^۴» (مجدالملک، ۱۳۵۸، ص ۳۸).

موسیقی کلمات، تضاد، بهره‌گیری از تناسب‌های عددی، به‌کارگیری اصطلاحات نجومی، ترکیب‌های متراکم عربی با رنگی باستان‌گرایانه، سجع، جناس، کنایه و ایهام، همه و همه یادآور قدرت قلم نویسندگان گذشته ادب فارسی است. چنین بیانی از یک-سو، پرده‌داری هجو را کم می‌کند و از سوی دیگر، مخاطب را به درنگ و تأمل وامی‌دارد و از حالت انفعالی دور می‌کند. «خمسه مسترقه» ترکیبی است که در این نمونه خوش نشسته و علاوه بر معنای نجومی و تناسب عددی با فضای کلام، با ایهامی به معنای «پنج ولایت دزدیده شده» مفهوم هجوآمیزی به مخاطب القا می‌کند و یا «سبعة معلقه» در معنای هفت شعر برجسته عصر جاهلیت که بر در کعبه آویزان بوده و نماد ذوق هنری عرب‌ها بوده؛ این بار به گونه‌ای به کار رفته که هم مفهوم کهنگی و عقب-ماندگی از آن دریافت می‌شود و هم در معنایی متضاد، نبوغ نداشته عیسی خان والی را، به ذهن می‌آورد و گرانی‌گاه هجو جمله است. چنین زبانی از نویسندگانی بر می‌آید که دایره واژگانی و قدرت تداعی و احضار کلماتشان در اوج باشد.

هزلیات کتاب نیز چنین ویژگی‌هایی دارند:

«طایفه‌ای که در السنه اهل تحقیق به خزینه‌دارلو معروف‌اند.... در این هرج و مرج، با عجله و شتاب غریبی از شخص دندانساز فرنگی دندان خریده‌اند که به جای دندان طمعی که ریخته شده بود، دندان تازه نصب کنند و از این سفره بی‌انتظار، لقمه بردارند که زیر دندان‌شان لذت کند» (همان، ص ۷۶). چنین هزلی با درآمیختن ترکیباتی که رنگ روز دارند -دندانساز فرنگ- با زبان و بیانی که ریشه در ادبیات کهن فارسی دارد، ناخودآگاه، خنده بر لبان مخاطب می‌نشانند و هزلی هنری را شکل می‌دهد.

همچنین است طنزی تلخ از مناصب‌فروشی و رشد غیرمنتظره و ناحق افراد در دوره قاجار که قدرت طنزپردازی مجدالملک را بخوبی نشان می‌دهد و اسرار مگوی این عصر را فاش می‌سازد:

می‌دانیم که «اگر آقا کریم شیرهای تا حال رئیس نظام نشده و مقررات و فیات اعیان را نبرده، یا از شیرینی عقل اوست یا از بی‌شأنی شغل و عمل و اِلا متصدیان بازار حراج برای پذیرایی حاضرند» (مجدالملک، ۱۳۵۸، صص ۳۰-۲۹).

«کریم شیرهای سرآمد دلک‌های دربار ناصرالدین‌شاه بود... معروف است که شغل او در ابتدا فروش شیرۀ ملایر بوده است» (همان، ص ۲۹). «وفیات اعیان»، نام کتابی است از ابن خلکان که سال‌شمار وفات بزرگان است. به کارگیری این ترکیب، مفهوم نابودی بزرگان کشور را به یاد می‌آورد و در این ساختار، قدرت‌القایی آن در اوج است و از دقت و احاطه لغوی نویسنده و اطلاعات او حکایت می‌کند.

در نمونه زیر، تصویرگری نردبان ترقی! در عصر قاجار با زبان فخیم طنز، هنرمندانه و تأثیرگذار می‌نماید:

«در ایران، صنعت جدیدی اختراع شده که چانه همه فرنگی‌ها می‌چاید بفهمند و آن صنعت ساختن یک جور نردبان آسمانی است که در او، اسبابی تعبیه شده؛ به محض آنکه پای آدمی به اولین پله نردبان رسید خود را در پله آخرین می‌بیند و این نردبان هیچ‌جا یافت نمی‌شود، مگر پیش وزراء نوحاسته ایرانی» (همان، صص ۹۸-۹۷).

۲-۲-۲- بهره‌گیری از اصطلاحات و ترکیبات عربی با بن‌مایه‌های دینی

اوج هنرمندی مجدالملک در اشراف و احاطه لغوی او جلوه‌گر است. متون ادب فارسی و متون دینی-عربی، مهمترین سرچشمه اخذ لغات و ترکیبات کتاب هستند. در این میان، با توجه به ظواهر شریعت‌مدارانه عصر قاجار و البته دل‌بستگی‌های دینی و مذهبی ایرانیان در این عصر و انس آنها با متون آیینی و سرانجام ادعای شریعت‌مداری آنانی که مجدالملک در این کتاب آنها را مورد نقد قرار داده، موجب شده سهم کلمه‌ها و ترکیب‌های قرآنی و دینی کتاب، بیش از سایر موارد باشد.

مجدالملک، ترقی مستوفی‌الممالک را که موجب کنار گذاشتن دوستان گرمابه و گلستان او شده و فراموشی دوستان دیرین را به دنبال داشته با بهره‌گیری از کلمه قرآنی «استدراج» این‌گونه مورد نقد قرار می‌دهد:

«معراج آقا مقدمه استدراج ایشان بود» (مجدالملک، ۱۳۵۸، ص ۲۴).

کلمه استدراج در آیات ۱۸۲ اعراف و ۴۴ قلم به کار رفته و در مورد اشخاصی است که بدون آنکه بدانند و بفهمند با دستان خود، زمینه نابودی خود را فراهم می‌کنند. بدین ترتیب، بی‌وفایی مستوفی‌الممالک نسبت به دوستان نزدیکش و به خاک سیاه نشانیدن آنها، با بهره‌گیری هنرمندانه از واژه‌های قرآنی و در نهایت تأثیرگذاری، بیان شده است.

زبان انتقادی مجدالملک - آنگاه که با بهره‌گیری توأمان زبان قرآنی، ترکیب‌های عربی پرکاربرد در متون نثر فنی و مصنوع فارسی و لغات و اصطلاحاتی که لحن واعظان را به یاد می‌آورد همراه می‌شود - از فخامت و استواری خاصی برخوردار می‌گردد. به عنوان نمونه، نقشی که مستوفی‌الممالک در ویرانی ایران عصر قاجار دارد در قالب چنین زبانی، در معرض نقد مجدالملک قرار می‌گیرد:

«علی‌الطلیعه، از گمرکخانه به دارالصداره تفرج کند و در یک بین‌الطلوعین، با جاروب شدت عمل، صفحه ایران را چنان پاک و مصفا کند که اردوی مرو را قاعاً صفصفاً کردند» (همان، ص ۸۲).

ترکیب قرآنی قاعاً صفصفاً در کنار ترکیب‌های علی‌الطلیعه، دارالصداره و بین‌الطلوعین، فضایی قابل تأمل ایجاد می‌کند که درنگ مخاطب را به دنبال دارد و او را به تفکر وادار می‌دارد. چنین نتیجه‌ای مطلوب مجدالملک است که در پی بیداری اذهان ایرانی بوده است. این ویژگی کتاب، گاه رنگ افراطی و مبالغه‌آمیز می‌گیرد و با سجع‌پردازی نویسنده همراه می‌شود.

نتیجه این چینش واژگانی، شکل‌گیری جملاتی است که نمونه‌های آن را می‌توان در نثر فنی و مصنوع جستجو کرد. علاوه بر فضای فاضل‌مآبانه‌ای که بر عصر قاجار

حاکم است، بهره‌گیری از چنین زبانی، نقد غیرصریحی شکل می‌دهد که با فضای عصر قاجار که دوره گذار و عصر تمرین نقّادی است سازگاری دارد. مجدالملک در بیان فجایع و مظالم حاج‌علی فرّاش‌باشی، پدر محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، از چنین زبانی بهره می‌گیرد:

«در قطع اعمار و هتک استار و شقّ صدور و نبش قبور و شدّ وثاق و ضرب اعناق چندان مبالغه کرد» (مجدالملک، ۱۳۵۸، ص ۳۶).

بهره‌گیری از جمع‌های مکسر نامتعارف و کم‌کاربرد یکی دیگر از شیوه‌های نقّادی مجدالملک است:

«اطفال یتیم را پدر [ا]ند و اشیخ عقیم را پسر!» (همان، ص ۳۶).

به‌کارگیری چنین جمع‌های مکسری برای به‌سخره گرفتن اشخاص و طعن و تحقیر و تمسخر آنهاست که در متون طنزی امروز نیز کاربرد فراوان دارد و نمونه‌های آن را می‌توان در «التفصیل» فریدون تولّی به وفور دید: «و درویشی را شعوب و شقوق و افنان و اغصان بشمار است. فرقه قلیلی درویشی را معاونت ناس و استناره ضمیر و حصول مطلوب دانند» (تولّی، ۱۳۴۸، ص ۲۶۵).

به این ویژگی‌های لغوی می‌توان ترکیب‌هایی را افزود که مجدالملک آنها را از حال و هوای دیگری گرفته و به گونه‌ای به‌کار برده که در القای مفهوم مورد نظر او، بسیار رسا هستند. به عنوان نمونه، ترکیب «وحدت‌طلب» در جمله زیر، ترکیبی است که بیشتر در متون عرفانی کاربرد دارد؛ اما مجدالملک لباس طنز بر این ترکیب پوشانده و زمینه کاربرد آن را گسترش داده است:

«در این بین، چشم به راه و گوش برآواز است که از خیر ناخوشی یکی از محترمین دولت که بلاعقب^۵ است نه بلاوارث، خاطر وحدت‌طلب خود را آسوده نماید و از مواجب و مرسوم آن مرحوم که ممات او هنوز معلوم نیست، مبلغی مداخل کند» (مجدالملک، ۱۳۵۸، صص ۲۰-۲۱).

«وحدت‌طلب»، صفت کسی است که چشم دیدن کسی جز خود را ندارد و خواستار آن است که همه مزایا و نعمات نصیب وی شود. مجدالملک این صفت را در مورد مستوفی‌الممالک به‌کار برده؛ زیرا این شخص در پی آن بود که ولو به بهای خرابی مملکت و بیچارگی مردم، ثروت و قدرت خود را افزون کند و به‌قول امروزی‌ها «انحصارطلبی» شیوه او بوده است.

۲-۲-۳- استفاده از اصطلاحات عرفانی

مجدالملک در نقد اشخاص بر ویژگی‌هایی انگشت نهاده که آنها بدان ویژگی شهره‌اند یا ادعایی در آن ویژگی دارند. به عنوان نمونه، گرایش‌های عرفانی مستوفی-الممالک و افراد هم‌مسلك وی، که از دیدگاه مجدالملک بویی از عرفان نبرده و از عرفان به نامی بسنده کرده بودند؛ دست‌مایه طنزآفرینی او شده است. در این‌گونه موارد، با بهره‌گیری از لغات و اصطلاحاتی که بار عرفانی دارند؛ مستوفی‌الممالک و هم‌پیلگان او را به سخره گرفته است و از این طریق، شطح و طامات آنها را که آبرو و اعتباری برای عرفان واقعی بر جای نگذاشته است هدف قرار می‌دهد.

در این شیوه، کلمات نیز بار معنایی خود را از دست می‌دهند و در یک موقعیت جدید به‌کار گرفته می‌شوند و عملاً دایره واژگانی حوزه نقد گسترش می‌یابد و ادبیات عرفانی نیز به کمک ادبیات انتقادی می‌شتابد و از این طریق، هم پیوند دیروز و امروز حفظ می‌شود و هم سنت‌ها، فریادرس کودک نوپای ادبیات انتقادی می‌شوند:

«اقطاب و اوتاد - از شاگرد و استاد- در اوایل حال، که جناب آقا جلوه لابلشرط داشت، از خلوات مجلس ایشان پا نمی‌کشیدند و حرفی از تزکیه نفس و تصفیه قلب و تهذیب خلق به میان بود. همین که شأن آقا بالا رفت و هستی او به شرط لا شد و تجلیات اربعه: آثاری، افعالی، صفاتی و ذاتی جناب آقا ظهور کامل بهم رسانید، همراهان از همراهی باز ماندند و «لَو دَنَوْتُ أَنْمَلَةً لَأَحْتَرَقْتُ» خواندند که معراج آقا مقدمه استندراج ایشان بود. جز سید درجه‌ای که خلعت کرامت پوشیده و به موهبت قرب دائمی واصل و متواصل است، باقی با اسرار آتش و خاموشی- و ظهورات عوالم

هفتگانه^۶ - همچنان آهن طبیعتشان سرد است؛ سیرشان از سدره بیشتر نیست؛ زهره ندارند یک قدم پیشتر بروند. شعاع مهر تابان سرتاسر جهان فرو گرفت، کرم شب تاب، تاب شهود نیاورد» (مجدالملک، ۱۳۵۸، ص ۲۴).

اقطاب و اوتاد از سلسله مراتب عرفاست که مؤلف برای همراهان و یاران مستوفی - الممالک به کار می‌گیرد و بیان می‌کند: هنگامی که مستوفی الممالک به مقام و رتبه فعلی‌اش نرسیده بود؛ در ظاهر از آداب عرفان - که شامل تزکیه نفس، تصفیة قلب و تهذیب خلق است - دم می‌زد و دیدار وی مقید به شروطی نبود و برای همگان میسر بود؛ ولی همینکه رتبه و مقامی یافت، دیدار او دیگر میسر نشد.

مؤلف ارتقای مقام مستوفی الممالک را با بهره‌گیری از اصطلاحات عرفانی تجلیات افعالی، صفاتی و ذاتی که از مراحل سلوک است، توصیف می‌کند و در وصف جایگاه مستوفی الممالک و وضع همراهان قدیم او به جمله جبرائیل از روایات معراج توسل می‌جوید. از میان مریدان مستوفی الممالک «سید هندی معروف به سید درجه غالباً با او [مستوفی الممالک] بود» مؤلف اشتیاق آتشین یاران قدیم مستوفی الممالک را به قرب با وی و دور ماندن آنان را، به این سبب می‌داند که مستوفی الممالک در جایگاه خورشید است و آنان در جایگاه کرم شب تاب ناچیز و لامحاله، بین این دو نمی‌تواند قرابتی باشد. انصاف را در طعن و تحقیر مستوفی الممالک رساترین و تأثیرگذارترین بیان را، برگزیده است.

۲-۲-۴- استفاده از واژه‌های ترکی - مغولی

با توجه به نژاد پادشاهان قاجار و غلبه کارگزاران و صاحب‌منصبان ترک در دربار این سلسله، مجدالملک کوشیده است بخشی از انتقادهای خود را در قالب کلمات و واژگان ترکی بیان کند. کلماتی که در متن فارسی، برجستگی خاصی دارند و در القای مفاهیم انتقادی طنزآمیز نیز، کارآمد هستند و البته، تا حدودی، می‌توانند مخاطبان خاص این نقدها را نیز به شکل هنرمندانه‌ای معرفی کنند.

انصاف را که نویسنده با به کارگیری کلمات ترکی، قدرت و شکوه نداشته پادشاهان را هنرمندانه به سخره گرفته و ضعف و دلایل آن را، در فضایی طنزآمیز در معرض انتقاد قرار داده است: «تا مگر سلاطین مزبوره به بزرگی کلاه و یراق آلاقیش نقره و قباهای الیجه سرخ ترکمانان را، تهدید کند» (مجدالملک، ۱۳۵۸، ص ۴۱). «یراق»، واژه‌ای ترکمنی به معنی اسلحه و ساز و برگ و اسباب جنگ است. «آلاقیش»، ظاهراً به معنای کمربند چرمی سرخ و «الیجه»، نوعی پارچه ابریشمی گران-قیمت است.

مجدالملک در نقد مظالم نورمحمدخان ترکمان به بهترین شکلی از کلمه ترکمنی آلمان بهره گرفته که به معنی راهزن و چپاولگر است؛ اما با تبادری که به کلمه آلمان عربی دارد طنزی تلخ همراه با تهکمی زننده را، به مخاطب القا می‌کند و از عمق فاجعه خبر می‌دهد:

«به حکومت نورمحمدخان ترکمان و احکام آلمانی او که نمونه‌ای است از دیوان بلخ^۷ راضی شده‌اند» (همان، ص ۴۹).

وصف برباد رفتن استعداد های عالی در پای چادرهای ترکمنی با بهره‌گیری از کلمه ترکمنی اوبه، بسی تأثیرگذار و هنرمندانه است:

«هر وقت از ترکمانان در اجابت دعوت خود قصوری دیدند به نوشته‌جات مجعوله، حکومت خراسان را مضطرب و ملجا می‌کنند که مجموع استعداد دولتی را به معیت ایشان به اوبه‌های ترکمانان پراکنده کند» (همان، ص ۴۱).

انتقادهای نویسنده در قالب چنین زبانی، مصادیق بسیاری در متن کتاب دارد که خود مستلزم پژوهشی مستقل است.

۲-۳- شگردهای بلاغی در خدمت اندیشه‌های انتقادی مجدالملک

مجدالملک علاوه بر آشنایی با اوضاع دربار و نارسایی‌ها و کاستی‌های عصر، به دلیل انس با متون ادب فارسی و اشراف بر ظرافت‌ها و شگردهای بلاغی، از آگاهی کافی و هنر نقّادی وافی برای افشای مفاسد و بی‌رسمی‌های عصر بهره‌ور است. از این-

رو انتقادهای او در عین آن که تأسّف و تأثر مخاطب را برمی‌انگیزد، خالی از لذّت هنری نیست و مخاطب را در مرز شادی و غم، از غمی شیرین، سرشار می‌کند! بخشی از قدرت او را باید در به‌کارگیری هنرمندانه و بجای ظرافت‌های هنری و غنای واژگانی او در بهره‌گیری از این ظرافت‌ها جستجو کرد: سجعی که ریشه در سجع‌پردازی گلستان سعدی دارد و از اصالتی برخوردار است؛ جناس‌هایی که ریشه در شعر فارسی دارند و از لغت‌دانی نویسنده حکایت می‌کنند؛ عناصر موسیقی‌ساز دیگری چون واج‌آرایی و طرد و عکس که موسیقی گوش‌نوازی در کنار اندیشه‌های غم‌بار ایجاد می‌کنند؛ تضمین‌های شعری، تلمیحات بجا، اقتباس‌های متناسب، مبالغه‌های هنری، تناسب‌های ظریف، تضادهای پرمعنا، ابهام‌های ابهام‌آفرین، استثناهای منقطع طنازانه، استتباع‌های موجز، تشبیهات بکر، استعاره‌های جاندار، تهکّم‌ها و ریشخندهای گزنده، کنایاتی عوامانه و تأثیرگذار همه و همه، رسالهٔ مجدیبه را به اثری تأثیرگذار و ادیبانه تبدیل کرده‌اند، به گونه‌ای که در آمیختگی تلخی انتقادهای با شهد ظرافت‌ها، معجونی را شکل داده که مطلوب مخاطبان چنین آثاری است.

جای آن است که این ویژگی رساله در مقاله‌ای مستقل مورد بررسی قرار گیرد؛ اما در ادامه با توجه به میزان گنجایی مقاله، شواهدی از ظرافت‌های هنری کتاب نقل می‌شود.

معرفی حاج‌علی‌خان فرّاش‌باشی پدر محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه که مأمور قتل امیرکبیر و مسبب مرگ اشخاص و بر باد دهندهٔ آرزوهای آنان بوده در قالب سجعی که یادآور سجع‌های گلستان سعدی است؛ طنزی معنادار و نقدی گزنده شکل می‌دهد:

« اعتماد السلطنهٔ مرحوم که جاسوس اجل بود و جاروب امل ... » (مجدالملک، ۱۳۵۸، ص ۳۶).

شگرد بلاغی جناس در جملهٔ زیر، دست‌مایهٔ نقّادی طنزآمیز نویسنده است:

« دلخوشی او از این اسم و منصب آجودانی سپاه و ریاست قورخانه تنها به ... عرق خوردن و عرق کردن است » (همان، ص ۴۷).

و جناس زیر نیز در فضایی انتقادی به کار گرفته شده است:

« اگر در این مسلمانی‌ها حقیقتی می‌دید دین خود می‌دانست که از دین آبا، ابا
نماید» (مجدالملک، ۱۳۵۸، ص ۴۷).

عزل عزیزخان میرشکار را با بهره‌گیری از شگرد بلاغی واج‌آرایی حروف، چنان
بیان می‌کند که از غالب کلمات جمله نام او تداعی می‌شود:

« امر اعلیٰ به عزل عزیزخان، عزّنفاذ یافت» (همان، ص ۵۳).

مجدالدوله با بهره‌گیری از شگرد بلاغی عکس بدیعی، معایب جامعه فاسد عصر
قاجار و صاحب‌منصبان آن را، در معرض نقد قرار می‌دهد. در نقد کیومرث میرزا،
حکمران کرمان و بلوچستان می‌نویسد:

« این کم‌ظرف در ظرف کم، از بیست هزار تومان متجاوز، به اهالی ولایت تعدی
کرد» (همان، ص ۴۲).

در نقد مستوفی‌الممالک که پیش از سایر صاحب‌منصبان عصر قاجار، او را نواخته،
چنین می‌نویسد:

« بعد از آنکه از جناب آقا یاس کلی حاصل کردند به آقا جناب متوسّل گردند که
مگر از قسط‌های نواب معزالدوله دست و پای بکند» (همان، ص ۵۲). منظور از جناب
آقا، مستوفی‌الممالک است و «منظور از آقا جناب، آقا شیخ‌علی فرزند علی‌مردان خیاط
است که داماد بهرام‌میرزای معزالدوله بوده است» (همان، ص ۵۲).

مطالعه عمیق و آشنایی دقیق با سنت‌های شعر فارسی، مجالی به نویسنده می‌دهد
تا در قالب تضمین‌های شعری و بهره‌گیری از اشعار و آثار بزرگان ادب فارسی، با
پشتوانه‌ای غنی از ظرافت‌های هنری و ادبی این آثار، طنزی محکم و مخاطب‌پسند ارائه
دهد؛ طنزی که گذشته و حال ادب فارسی را، به هم می‌پیوندد و برای مخاطب ادب
فارسی نیز جاذبه بسیار دارد.

تضمین‌های کتاب، غالباً مربوط به آثار سعدی است و البته آثار بزرگانی چون فردوسی، حافظ، مولوی، عطار، محتشم کاشانی و سایر بزرگان ادب فارسی نیز دست-مایه طنزپردازی نویسنده قرار گرفته‌اند.

در نقد مستوفی‌الممالک که پس از رسیدن به مناصب عالی، مریدانش را به فراموشی می‌سپارد، با تضمین مصرعی از بوستان سعدی و از زبان فراموش شدگان! این‌گونه می‌نویسد:

«شعاع مهر تابان سرتاسر جهان فروگرفت، کرم شب‌تاب، تاب شهود نیاورد: گر او هست حقاً که من نیستم!» (مجدالملک، ۱۳۵۸، صص ۲۵-۲۴). بخش اخیر جمله مجدالملک از حکایت قطره و دریای بوستان سعدی است در باب چهارم و البته با توجه به عنوان این باب (تواضع) و حال و هوای حکایت، حاوی ریشخند تلخی است:

«یکی قطره باران ز ابری چکید
خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جایی که دریاست من کیستم
گر او هست حقاً که من نیستم»
(سعدی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۵)

ملاحظه می‌شود که مجدالملک رذایل عصر را در آینه فضایل سعدی چه جاندار به تصویر می‌کشد. جایی که رشوه، جایگزین فضیلت عشق می‌شود و مجدالملک از دگرگونی معیارهای فضیلت، از عصر سعدی تا دوره خود این چنین یاد می‌کند:

«گر می این بازار [بازار رشوه] ... به متمولین مجهول‌الحال حق داده است که به هر درجه از مناصب و به هر مبلغ از مقررات که مایل باشند نایل شوند: عشق بچربید بر فنون فضایل!» (مجدالملک، ۱۳۵۸، ص ۲۹). تضمینی است از عاشقانه‌های سعدی:

«سعدی از این پس نه عاقل است و نه هشیار

عشق بچربید بر فنون و فضایل»

(سعدی، ۱۳۸۷، ص ۱۷۳)

او در جای دیگر، در نقد بی‌تدبیری‌ها و ریاکاری‌های کارگزاران حکومتی که تنها برای فریب و خوش‌آمد دیگران، احکامی متناقض صادر می‌کنند و افراد را به جان هم می‌اندازند، هنرمندانه از بیان حافظ مدد می‌گیرد:

«یک حکم در دست کسی نیست که ناسخ آن در دست مدعی او نباشد: و این بحث بر ثلاثه غساله می‌رود!» (مجدالملک، ۱۳۵۸، ص ۲۵).

دنیای گل و بلبل حافظ کجا و این رذیلت‌ها کجا! انصاف را که طنز قوی نویسنده از تقابل این دو دنیای کاملاً متضاد، جان می‌گیرد و در کنار تلخی‌ها، لبخندی بر لبان مخاطب می‌نشانند:

«ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود وین بحث با ثلاثه غساله می‌رود» (حافظ، ۱۳۸۷، ص ۳۰۵)

اشراف به قرآن و متون دینی نیز فریادرس او در افشای ناراستی‌های زمانه است و به گونه‌ای هنرمندانه و ظریف، با اقتباسی قرآنی از ویرانی کشتزارهای عصرش می‌گوید: «اراضی ما را مسلوب‌المنفعه و وادی غیر ذی‌ذرع ساخته‌اند» (مجدالملک، ۱۳۵۸، ص ۳۵).

وادی غیرذی‌ذرع مأخوذ از آیه ۳۷ سوره ابراهیم است که می‌فرماید: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ...»^۸ بی‌توجهی علما را در رفع نابرابری‌ها، با بیانی غلوآمیز از زبان خودشان، این‌گونه توجیه می‌کند:

«همه می‌دانند که اگر در رفع ظلم و بدعت جدید که ضرر آن به ملت و دولت ایران می‌رسد...حرف خیری بگویند قادر ذوالجلال از اعانت ایشان عاجز است» (همان، ص ۲۵).

مجدالملک در قالب تناسبی جاندار، از بلای تلگراف می‌گوید؛ تلگرافی که معادلات قدرت را در جهان بر هم زده؛ اما در دست حاکمان قاجار، اسباب تسهیل عشق‌ورزی! و وسیله ظلم و تعدی به رعیت است:

«اگر به قدر طمع این حاکم... بی چون و چرا به صندوقخانه حاکم تأدیه شد، تخفیفی در عذاب رعیت بهم خواهد رسید و آلا به تحریک سیم تلگراف، رشته جان رعیت بیچاره پاره می شود» (مجدالملک، ۱۳۵۸، ص ۳۷).

در چنین فضایی عجیبی نیست اگر قعود و رکوع و سجود، نه در درگاه خداوند، بلکه در پیشگاه مستوفی الممالک، با تناسب معنادار بدیعی، نمازی دیگر سامان دهد! «صدر مجلس به قعود جناب صدارت پناهی، زینت گرفت. اهل مجلس رکوع رفتند قوه کاذبه سجود کرد» (همان، ص ۸۵). تضادهای نویسنده، نابودی ارزش‌ها را در هنرمندانه‌ترین شکل فریاد می‌کند:

«حاکم رد و قبول و منع و عطا مبلغ ثمن است» (همان، ص ۲۹).

«در طریق خوف و رجا و ضلالت و هدایت سلوکی دارند» (همان، ص ۶۰).

«سکوت و خاموشی را بر نطق و خیراندیشی راجح می‌دانند» (همان، ص ۷۵).

تلمیحات، زبان گویای نویسنده در افشای مفاسد عصر هستند. عصری که نماد ظلم‌ستیزی _ درفش کاویانی _ در آیینۀ چاپلوسی خودنمایی می‌کند:

«متملقین چرب‌زبان و رندان عالم‌سوز که به مصلحت‌بینی معروف‌اند... عَلم‌های

کاویانی دولت‌اند» (همان، ص ۲۱).

و یوسف‌صفتان آن طلب‌کار خدایند:

«این بدبخت به اجازه عالم معهود با دراهم معدود به یوسف قرض می‌دهد که از خدای عزیز عوض بگیرد» (همان، ص ۴۸). یوسف در اینجا یوسف مستوفی الممالک است؛ ولی به داستان حضرت یوسف نیز تلمیح دارد. دراهم معدود، اقتباس از آیه ۲۰ سوره یوسف است. آنجا که می‌فرماید: «وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ...».

نویسنده در عصری زندگی می‌کند که این همه افشاگری‌ها را بر نمی‌تابد؛ از این‌رو ترجیح می‌دهد که گاه با بهره‌گیری از ایهام، محافظه‌کاری هنری! در پیش گیرد و در زبانی ادبی و دوپهلوی، از اسرار مگوی عصر و معایب آن، پرده بردارد.

«پولی از والد مرحوم پیش مردم بعنوان قرض‌الحسن است جمع‌آوری می‌کنیم»
(مجدالملک، ۱۳۵۸، ص ۲۰).

قرض‌الحسن، ایهام دارد: وام بدون بهره و ربا یا پولی که حسن، پدر میرزایوسف مستوفی‌الممالک به مردم داده و حالا پسرش در صدد جمع‌آوری آن است!
«شخص قوه کاذبه^۹ [یحیی‌خان معتمدالملک]... بعد از آن که عزت دولت را برد و آبروی خانواده سلطنت را به خاک ذلت ریخت...» (همان، ص ۵۶).

عزت دولت، علاوه بر معنی شکوه سلطنت، به ازدواج یحیی‌خان با عزت‌الدوله خواهر ناصرالدین‌شاه نیز اشاره دارد. یحیی‌خان «در ۱۲۸۵ به وساطت میرزا یوسف مستوفی‌الممالک عزت‌الدوله خواهر شاه را گرفت و او شوهر چهارم این خانم بود» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸، ص ۴۸۱).

شگردهای ادبی و جنبه‌های بلاغی متن، تنها به موارد مذکور منحصر نمی‌شود؛ بلکه مجدالملک با تسلطی که به ظرافت‌های بلاغی دارد؛ می‌کوشد از ظرافت‌های کمتر شناخته شده بدیعی نیز به عنوان ابزاری تأثیرگذار برای نقد زمانه بهره گیرد؛ از این‌رو صناعی چون استثنای منقطع^{۱۰} و استتباع^{۱۱} در رساله مجدیّه، نمونه‌های قابل توجهی دارد. در جمله زیر، در قالب استثنای منقطع، فرصت یافته تا غالب معایب اخلاقی را افشا کند:

«هیچ امری از من متمشی نیست جز اخذ بی‌زحمت و کبر بی‌معنی و استغنائی جعلی و استغفای دروغی» (مجدالملک، ۱۳۵۸، ص ۲۰).

و در نمونه زیر نیز با بهره‌گیری از استتباع بدیعی از بیماری قوای ملت و مزاج دولت، به طور توأمان سخن گفته است:

«مذهب شیخیه به جسد دولت و ملت ایران حلول کرده قوای ملت را مثل مزاج دولت، علیل نموده است» (همان، ص ۲۸).

در کنار ظرافت‌های بدیعی، صور خیال و عناصری چون: تشبیه، استعاره، کنایه و استعاره تهکّمیه نیز، نقشی پررنگ در بیان انتقادآمیز مجدالملک دارند. آنچه در حوزه

عناصر خیالی کتاب، برجسته است؛ نوآوری‌های نویسنده در این حوزه است. نوآوری‌هایی که متأثر از فضای تازه‌ای است که کم‌کم در جامعه عصر قاجار، جا باز می‌کند و نویسنده آگاهی چون مجدالملک با درک عمیق این فضای نوظهور می‌کوشد زبان ادیبانه درخوری برای آن جستجو کند، زبانی که مجدالملک آن را با چاشنی تخیل و عناصر خیالی بکر درآمیخته و در کنار اندیشه‌های انتقادی و روشنفکرانه نویسنده، برای مخاطبان چنین آثاری پر جاذبه نموده است.

در تشبیهات کتاب، آنچه جلب توجه می‌کند، مشبّه‌های جدید آن است که نشان می‌دهد نویسنده وارد فضاهای جدیدی شده و در پی آن است با توصیف پدیده‌های جدید، محدوده بسته تشبیهات ادب فارسی را گسترش دهد و جانی تازه در قالب عناصر خیالی ادب فارسی بدمد. مجدالملک، مریدپروری روحانی‌نمایان را که با هیاهوی بسیار همراه است و به جای آبادانی، ویرانی به دنبال دارد، این‌گونه وصف می‌کند:

«از هر جایی صدایی بلند شود، مثل سیل‌هایی که از سحاب برخیزند، با خیل اصحاب، می‌ریزند و نعره و ادیناه و واملتاه بلند می‌کنند» (مجدالملک، ۱۳۵۸، ص ۲۷).
استعاره‌های کتاب نیز پیشینه‌ای در ادب فارسی ندارند و غالباً ابداعی هستند. در نمونه زیر، «شتر مرغ‌های ایرانی» را استعاره‌ای برای تحصیل‌کردگان فرنگ رفته به‌کار برده که از غرب بهره‌ای نبرده‌اند و اصالت‌های ایرانی را نیز به فراموشی سپرده‌اند. این استعاره در راستای تحقیر این اشخاص است:

«شتر مرغ‌های ایرانی که از پطرزبوغ و پاریس و سایر بلاد برگشته‌اند» (همان، ص ۳۳).

شکارخانگی را در جمله زیر استعاره‌ای برای الّهیارخان درگزی به‌کار می‌برد که رنگی سیاسی دارد و سرشار از طعن و تعریض است:

«فتوحات او [حمزه میرزا] به یک شکار خانگی ختم شده» (همان، ص ۳۹).

گاه خشم و خروش نویسنده در قالب استعاره تهکّمیه بروز می‌کند:

«آن احترام که از میرزا حسن عاقل و سید درجه‌ای می‌شود، هزار یک آن در حق رؤسای ملت، مرعی نیست» (مجدالملک، ۱۳۵۸، ص ۲۳). منظور از میرزا حسن عاقل، میرزا حسن معروف به دیوانه است: «دو نفر مهمان دائمی [مستوفی الممالک بودند] که سمت ندیمی داشتند هموا در منزلش بسر می‌بردند: یکی از آنها میرزا حسن معروف به دیوانه و دیگری سید هندی معروف به درجه» بود (خان‌ملک ساسانی، ۱۳۷۹، ص ۱۷۵). کنایات کتاب نیز با درآمیختن کنایات عامیانه و ادیبانه، بخشی دیگر از عناصر خیالی متن را تشکیل می‌دهند؛ کنایاتی که غالباً در خدمت اندیشه‌های انتقادی نویسنده-اند و تأثیر کلام او را دو چندان می‌کنند:

«گفتگوی آب و نان که این اوقات نقل مجالس است و سر عشر مدارس» (مجدالملک، ۱۳۵۸، ص ۵۹).

نقل مجالس و سرعشر مدارس بودن کنایه از «سخن درباره کسی یا چیزی بر سر زبان‌ها بودن» (نجفی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۲۶).

«مساعی او آب به هاون سودن بود و مهتاب به گز پیمودن» (همان، ص ۸۵).

آب در هاون ساییدن کنایه از «کار عبث و بیهوده ارتکاب کردن» (دهخدا، ۱۳۷۳، ص ۱۱). مهتاب بگز پیمودن «کنایه از کار محال کردن که سرانجامش ممکن نباشد» (همان، ص ۱۹۳۲۳).

مجدالملک، کوشیده است با بهره‌گیری از ظرفیت‌های بلاغی زبان فارسی، نگاه عمیق و دقیق به جامعه ایرانی عصر قاجار، قدرت نویسندگی و اشراف و احاطه به پیشینه ادب فارسی، اثر انتقادی تأثیرگذاری عرضه و خود را به عنوان یکی از پیشگامان ادبیات انتقادی ایران امروز در طلیعه انقلاب مشروطه معرفی کند.

نتیجه‌گیری

بررسی شگردهای انتقادی رساله مجدیّه نشان می‌دهد که مجدالملک با توجه به نزدیکی به دربار و شناخت کاملی که از اوضاع ایران این عصر دارد، توانسته است

معایب و نارسایی‌های این عصر را با زبانی هنرمندانه و جذّاب و البتّه گاه محافظه‌کارانه و در پردهٔ ابهام به مخاطب نشان دهد. انتقاد از وزرا و گارگزاران حکومتی و شیوهٔ حکمرانی آنها بیش از موارد دیگر مورد توجه او بوده است. اخلاق زشت گارگزاران، توجه به خویشاوندی در عزل و نصب‌های حکومتی، بی‌توجهی به لیاقت و کاردانی افراد، گسترش فساد، رشوه و تعارف در امور اداری، ظلم و تعدی حکام ولایات و اخذ مالیات‌های سنگین از رعایا از جمله معایب کارگزاران حکومتی است که مجدالملک از آنها سخن گفته است. بعد از کارگزاران حکومتی، انتقاد از علما، عرفا، پادشاه عصر و تحصیل‌کردگان فرنگ، به ترتیب بسامد، بیش از سایر موارد، مورد توجه نویسنده قرار گرفته‌اند. علمای بی‌توجه به مردم و گرفتار منافع شخصی، عرفای دوروی و ریاکار، پادشاه غافل که چشمش را بسته و در مقابل فساد حاکمان سکوت اختیار کرده و سرانجام تحصیل‌کردگان از فرنگ برگشته که بدون درک درست و واقع‌بینانه از پیشرفت‌های جهان غرب، بی‌دینی و غربی‌مآبی را به ارمغان آورده‌اند، هدف انتقاد مجدالملک هستند. مجدالملک بخوبی دریافته که بدون بهره‌گیری از ظرفیت‌های زبان فارسی و شگردهای بلاغی نمی‌تواند معایب و نارسایی‌های این عصر استبدادزده را آشکار سازد. از این‌رو با استفاده از زبان طنز، هزل، هجو، به کارگیری اصطلاحات و ترکیبات عربی با بن‌مایه‌های دینی که از متون ادب فارسی به وام گرفته، استعمال لغات و تعبیرات عرفانی در توصیف اشخاص و سرانجام با بهره‌گیری از واژه‌های ترکی و مغولی که با زبان هیأت حاکمه هم‌خوانی دارد و بهره‌گیری از ظرافت‌های هنری جدی و شوخی را در هم آمیخته و به دور از پیگردهای حکومتی به افشای معایب و نارسایی‌های عصر قاجار پرداخته و الگوی قابل‌اعتنایی در حوزهٔ ادبیات انتقادی ارائه کرده است.

یادداشت‌ها

۱- حاجی طرخان: هشرخان؛ شهر و بندری در جنوب‌شرقی روسیهٔ اروپایی. این شهر از بندرهای

- مهم دریای خزر است که در کنار مصب رود ولگا قرار دارد و مرکز صید ماهی و تهیه خاویار است (معین، ۱۳۷۵، ذیل هشرخان)؛ استرخان (شمیم، ۱۳۹۰، ص ۱۹۱).
- ۲- وزارت وظائف و اوقاف: وظیفه این وزارتخانه رساندن مستمری و وظایف مستمری گیرها و وظیفه دارها بود و چون اوقاف هم مطلقاً در دست متولیان و زیر نظر علمای اعلام بود و دولت در آن مداخله نداشت این وزارتخانه بیشتر دارای عنوان بود تا کار واقعی (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸، ص ۷۱۵).
- ۳- خمس مستترقه: پنجه دزدیده، پنجه، پنجهک؛ از تعداد روزهای سال است در گرفتن کیسه. چون سال سیصد و شصت و پنج روز و ربع است و هر ماه شمسی سی روز، پس پنج روز زائد را در آخر اسفندارمذ بیفزایند و این پنج روز را فروردگان یا فروردیان، یا هشتویس و یا فروردگان و یا فروردیان و یا خمس مستترقه گویند و هر یک از آن روزها را اندرجاه (اندرگاه) و آن ربع روز را در مدت یکصد و بیست سال جمع کرده سال یکصد و بیستم را سیزده ماه گیرند (مصفی، ۱۳۸۱، ص ۲۳۷).
- ۴- سبعة معلقه: هفت قصیده بوده که هفت شاعر به نظم کشیده اند: امرؤالقیس، طرفه، زهیر، لیب، عمرو بن کلثوم، عنتره، الحارث بن حلزه. آنها را به آب زر نوشتند و بر دیوار کعبه که محل بت‌ها در مکه بود آویختند (عبدالجلیل، ۱۳۷۶، ص ۴۲).
- ۵- بلا عقب: بدون فرزند، بی وارث (دهخدا، ۱۳۷۳، ذیل بلا عقب)
- ۶- عوالم هفتگانه: به نظر می‌رسد نویسنده آن را به جای «هفت اقلیم» در اصطلاح عرفانی به کار برده است که درباره آن نوشته اند: «علاوه بر اطلاق آن بر هفت وادی عشق که در منطق الطیر عطار [آمده] است؛ به اعضای هفتگانه بیرونی انسان نیز اطلاق شده است» (سجادی، ۱۳۷۳، ذیل هفت اقلیم)
- ۷- دیوان بلخ: «گویند در شهر بلخ قاضیان احکام نادرستی صادر می‌کردند بی‌گناهان را بزهکار و گناهکاران را معصوم جلوه می‌دادند از اینرو دیوان بلخ مثل هر دادگاه و محکمه‌ای شده است که احکام آن برخلاف حق باشد» (دهخدا، ۱۳۷۳، ذیل دیوان بلخ)
- ۸- پروردگارا من برخی فرزندانم را در سرزمینی بی‌آب و علف، در جوار بیت‌الحرام تو سکنا داده‌ام.
- ۹- قوه کاذبه: این ترکیب را به پیروی از قوای مجریه و مقننه و... ساخته و در راستای هجو یحیی خان معتمدالملک به کار برده است.
- ۱۰- استثناء منقطع: آن است که بین مستثناء و مستثناء منه نسبتی نباشد. اگرچه این بحث، یک بحث نحوی و دستوری است؛ اما به قول وحیدیان، به علت جنبه غافل‌گیری زیباست (کاردگر، ۱۳۸۸، ص ۱۸۶).
- ۱۱- استتباع: چنان است «که در ضمن مدح [یا ذم] کسی صفت مدحی [یا ذمی] دیگر او نیز آورده شود» (همان، ص ۲۲۹).

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها:

- ۱- قرآن کریم (۱۳۷۴)، ترجمه بهاء‌الدین خرّمشاهی، تهران، نشر نیلوفر و جامی.
- ۲- آدمیت، فریدون (۱۳۹۲)، اندیشه ترقی و حکومت قانون، چاپ چهاردهم، تهران، انتشارات خوارزمی.
- ۳- آراین‌پور، یحیی (۱۳۸۷)، از صبا تا نیما، ۳ جلد، تهران، چاپ نهم، تهران، انتشارات زوار.
- ۴- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۸)، المآثر و الآثار (در احوال رجال دربار ناصری)، با تعلیقات حسین محبوبی اردکانی، به کوشش ایرج افشار، تهران، نشر اساطیر.
- ۵- ----- (۱۳۵۷)، صدر التّواریخ، به کوشش محمد مشیری، تهران، نشر روزبهان.
- ۶- انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ سخن، چاپ هفتم، تهران، نشر سخن.
- ۷- ----- (۱۳۸۷)، گزیده غزلیات سعدی، چاپ سیزدهم، تهران، نشر قطره.
- ۸- تولّی، فریدون (۱۳۴۸)، التّفاصیل، چاپ سوم، شیراز، انتشارات کانون تربیت.
- ۹- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷)، دیوان غزلیات، به کوشش خلیل خطیب‌رهبر، چاپ چهل و پنجم، تهران، انتشارات صفی‌علیشاه.
- ۱۰- خان‌ملک ساسانی، احمد (۱۳۷۹)، سیاستگران دوره قاجار، به کوشش سید مرتضی آل داود، تهران، انتشارات مگستان.
- ۱۱- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، لغت‌نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۲- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳)، تاریخ ایران بعد از اسلام، چاپ هفتم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۳- سجّادی، سیدجعفر (۱۳۷۳)، فرهنگ معارف اسلامی، چاپ سوم، تهران، نشر کومش.

- ۱۴- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۴)، گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات خوارزمی.
- ۱۵- شمیم، علی اصغر (۱۳۹۰)، ایران در دوره سلطنت قاجار، چاپ ششم، تهران، نشر زریاب.
- ۱۶- طباطبایی، جواد (۱۳۹۲)، تأملی درباره ایران، تهران، انتشارات مینوی خرد.
- ۱۷- عبدالجلیل، ج.م (۱۳۷۶)، تاریخ ادبیات عرب، ترجمه آ. آذرنوش، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۸- کاردگر، یحیی (۱۳۸۸)، فن بدیع در زبان فارسی، تهران، انتشارات فراسخن.
- ۱۹- مجدالملک، میرزا محمدخان (۱۳۲۱)، رساله مجدیّه، تصحیح سعید نفیسی، تهران، چاپخانه بانک ملی.
- ۲۰- ----- (۱۳۵۸)، کشف الغرائب، تصحیح فضل الله گرکانی، تهران، نشر اقبال.
- ۲۱- ----- (۱۳۹۱)، کشف الغرائب یا رساله مجدیّه، تصحیح ایرج امینی و ناصر مهاجر، تهران، انتشارات آبی.
- ۲۲- مصفی، ابوالفضل (۱۳۸۱)، فرهنگ اصطلاحات نجومی، چاپ سوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲۳- معین، محمد (۱۳۷۵)، فرهنگ فارسی، چاپ نهم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۲۴- نجفی، ابوالحسن (۱۳۸۷)، فرهنگ فارسی عامیانه، چاپ دوم، تهران، نشر نیلوفر.

ب) مقالات:

- ۱- دهقانی، رضا (۱۳۸۲)، «کشف الغرائب فی امورالعجایب»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره شصت و چهار، صص ۲۱-۱۷.
- ۲- معتدی، ربابه (۱۳۷۹)، «معرفی نسخه خطی رساله در وضع ایران»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره سی و نه، صص ۲۶-۲۴.